انترناسیونال ٧٢٩

علی جوادی

**در سالگرد فاجعه تروریستی ۱۱ سپتامبر**

[**حق با منصور حکمت بود!**](http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=35992)

شانزده سال از آن فاجعه خونین میگذرد. اما كماكان هر روزه تاثیرات مخرب اش را در زندگی روزمره خود حس میكنیم. در ١١ سپتامبر ۲۰۰١ تروریسم اسلامی دست به یک فاجعه بی سابقه در تاریخ بشریت معاصر زد. جنایتی که زندگی انسانهای معاصر را در ابعاد چشمگیری سیاه کرد و منشاء عقبگردهای بسیاری در تاریخ معاصر شد. در صبح آن روز چند هواپیمای مسافربری به مقصد نیویورک با تمامی انسانهای حاملش تبدیل به موشکها و بمبهای انفجاری شدند و دو برج بزرگ تجاری در نیویورک و ساختمان پنتاگون را هدف گرفتند. در یک لحظه چند صد تن از مسافرین عادی و بیگناه سوختند و تبدیل به خاکستر شدند و برجهای مرکز تجاری در مقابل چشمان ناباور جهان فروریخت و بیش از سه هزار نفر جان خود را از دست دادند. اما دامنه مرگ و کشتار به آنچه در ١١ سپتامبر صورت گرفت، محدود نماند.

١١ سپتامبر نقطه شروع یک سلسله جنایت در تاریخ دوران حاضر است. در این سالها بر بشریت معاصر چه گذشت؟ موقعیت جنگ تروریستها امروز را چگونه باید تعریف کرد؟ جهان پس از این سال اكنون کجا ایستاده است؟ راه حل ما برای پایان دادن به این وضعیت چیست؟

**آغاز یک جنگ جهانی تروریستی**

با فاجعه ١١ سپتامبر کلید یک جنگ خونین و جهانی جدید زده شد. نیروهایی عظیمی در مقابل هم و در مقابل بشر معاصر صف آرایی کردند. جنگی آغاز شد که سیمای جهان را تغییر داد. در یک سوی این جنگ جنبش ارتجاعی اسلامی سیاسی و نیروهای متعددش قرار گرفتند و در طرف دیگر بزرگترین ماشین نظامی و آدمکشی تاریخ یعنی میلیتاریسم آمریکا و اسرائیل و انگلستان و فرانسه و متحدین شان قرار گرفتند. تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی در مقابل هم صف آرایی کردند. این رویداد به اعتباری شروع یک جنگ جهانی بود. هیچ نقطه و منطقه ای از اثرات این جنگ خونین مصون و ایمن نماند. اگر چه ابعاد کشته شدگان با تعداد کشته شدگان جنگهای اول و دوم جهانی قابل مقایسه نیست، اما کل مشقات و مصائبی که بر زندگی هر روزه مردم تحمیل کرده است بهیچوجه از کل مصائب جنگ های اول و دوم جهانی کمتر نبوده است. این جنگ قربانیانش مردم عادی ای بودند که هیچ نقشی در قرار گرفتن در تیررس این جدال خونین نداشتند. همه جا صحنه جنگ بود و همه کس قربانیان این جنگ. در این مدت هر نوع عقبگردی را بر مردم تحمیل کردند. به بهانه جدال با تروریسم آزادیهای سیاسی و مدنی شهروندان را در مهد جهان به اصطلاح متمدن مورد تعرض قرار دادند. هر گونه بازداشتی بدون اعلام حکم مجاز شمرده شد. شکنجه رسما به یک امر عادی بمنظور اعتراف گیری در برخی از جوامع غربی و از جمله آمریکا تبدیل شد. استراق سمع با یک حکم دو فوریتی داداگاههای گوش به فرمان پلیس و در پارلمانهای دمکراسی به تصویب رسید و مجاز قلمداد شد. در پیشبرد این جنگ به افغانستان و عراق حمله کردند. رسما عراق را دهها سال به عقب برگرداندند و بیش از یک میلیون کشته و زخمی بجا گذاشتند. در طرف دیگر تروریسم اسلامی دست به یک سلسله آدمکشی ها در جهان معاصر زد که هر گوشه و کناری را نا امن کرد. چه تعداد بمب و عملیات انتحاری هزاران عابر عادی را تکه تکه کرد؟ تاریخ این جنایت خونین را باید در فرصتی دیگر جمع آوری کرد.

در این دوره جنگ تروریستها به یک مولفه خونین و سیاه زندگی بشر معاصر تبدیل شد. تاثیرات این جدال عمیق و دیرپا هستند. این وضعیت بسیاری از کشمکشهای جاری را تحت الشعاع خود قرار داد و تغییرات جدی و تعیین کننده ای در صف بندی نیروها ایجاد کرد. هر چند که سوخت انفجاری این جدال اكنون بعضا تقلیل یافته است اما این جنگ کماکان در ابعاد گوناگون ادامه دارد و اثرات مخرب آن هر روزه زندگیهای بسیاری را تباه میکند.

**اهداف جنگ\***

یک رکن این جدال خونین تعاریف و توجیهاتی است که هر یك از دو قطب تروریستی جهان از اهداف خود ارائه دادند. گفته اند که جنگ ادامه سیاست است. اما کدام سیاست؟ این جنگ مانند تمام جنگها بر سر قدرت و سهم بری از قدرت سیاسی است.

اسلام سیاسی به مثابه یک نیروی دست راستی در پس تحولات سیاسی در خاورمیانه و در پس شکست جنبشهای ناسیونالیستی و پرو غربی در این گوشه از جهان بر قدرت سیاسی در ایران چنگ انداخت. غرب که پایگاه خود در ایران را در حال از دست رفتن می دید به جک و جانوران اسلامی پر و بال داد. خصلت ضد کمونیستی و ضد آزادیخواهی این جریان کپک زده، آن ظرفیتی بود که غرب بدان نیاز داشت. جریانات اسلامی بر متن چنین شرایطی قدرت سیاسی در یک کشور مهم و تعیین کننده در خاورمیانه را از آن خود کردند. با تحولات ایران جنبش كثیف اسلام سیاسی به منبع عظیم قدرت دولتی دست یافت. به یکباره عظیم ترین منابع مالی و انسانی در کنترل و اختیار این جنبش ارتجاعی قرار گرفت. بدنبال این تحولات گسترش سهم خواهی از قدرت سیاسی در سطح خاورمیانه در محور تحولات سیاسی این جوامع قرار گرفت. ۱۱ سپتامبر گوشه ای از این روند سیاسی است، رویدادی در پروسه گسترش پر و بال اسلام سیاسی است. ١١ سپتامبر به این جدال خصلت جهانی داد و مساله جدال بر سر قدرت سیاسی را حتی به اروپا و آمریکا کشاند.

در طرف دیگر، تروریسم دولتی برای مقابله با سهم خواهی تروریسم اسلامی نیازمند یک چهارچوب قابل پسند بودند. "جنگ علیه تروریسم" آن چهارچوبی بود که از توجیهات تحرکات میلیتاریستی دوران گذشته متفاوت بود. گویا تلاشی برای حفظ مدنیت بود. در این چهارچوب کشمکش علیه قطب مقابل با معیارهای شمال و جنوب، پیشرفته و عقب مانده و یا با معیارهای نژادی و ملی تعریف نمیشد. هر نیرویی میتوانست در قطب تروریسم دولتی قرار گیرد. این جدال به سرعت پس از جدال دو اردوی شرق و غرب در دوران جنگ سرد به محور تخاصمات جهانی تبدیل شد. غرب در دوران پس از جنگ سرد نیازمند یک چهارچوب ایدئولوژیک سیاسی برای تجدید تعریف سیمای خود و جهان بود. افول موقعیت سیاسی و زوال اقتصادی آن در فردای جنگ سرد باید در اشکال دیگری جبران میشد. فاجعه ١١ سپتامبر بزرگترین توجهیات را در اختیار این نیرو قرار داد. به یکباره فلسفه وجودی ماشین نظامی ای خود و متحدینش در ناتو معنا و تعریف دیگری یافت. مقابله تروریستی با تروریسم اسلامی در صدر دستور عمل این اردو قرار گرفت. اما اهداف اردوی غرب بسیار فراتر از مقابله با سهم خواهی جنبش اسلام سیاسی بود. بر مبنای این تقابل سیمای جهان را رقم زدند.

**جنگ تروریستها - جنگ مذاهب؟**

جدالهای پایدار همواره دارای چهارچوبهای فکری و سیاسی و ایدئولوژیک خود هستند. چهارچوبهایی که تداوم کشمکش را موجه میکنند و آن را در اذهان جامعه توجیه كرده و حقانیت می بخشند. جنگ تروریستها نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. در این راستا علاوه بر توجیهات همیشگی ما شاهد تلاش برای قرار دادن دستگاه مذهب در محور این تخاصمات بوده ایم. دستگاه کلیسای مسیحیت از یک طرف و دستگاه مافیایی اسلام در طرف دیگر. برای جنبش اسلام سیاسی این تلاش و چهارچوب سیاسی امری داده شده و از پیش مفروض بود. اسلام سیاسی جنبشی اسلامی مبتنی بر دستگاه مذهب کثیف اسلام است. تلاش برای اسلامیزه کردن جوامع یکی از ارکان جنبش اسلام سیاسی در کنار هدف اصلی اش یعنی تصرف قدرت سیاسی است. اما در اردوی مقابل مذهب از چنین جایگاهی برخوردار نبود. غرب یک دوره كوتاه کردن دست کلیسا و مذهب از دولت را پشت سر دارد. جدایی کلیسا و مذهب از دولت واقعیتی است که برخی نیروهای دست راستی برای کم کردن این فاصله تلاش بسیاری بخرج میدهند. این تلاش بطور ویژه خود را در دو شکل نشان میدهد: تلاش جریانات دست راستی، بخصوص در آمریکا، که میکوشند به بعد مذهبی سیاست و رفتار اجتماعی شان دامنه بیشتری ببخشند و از طرف دیگر تلاشی است که از جانب خود دستگاه کلیسای مسیحیت بطور آشکار و پنهان در این چهارچوب صورت میگیرد. این تلاش را ما در دوران پایانی جنگ سرد بطور ویژه شاهد بودیم و نقش جان پاپ در پروژه مقابله با "امپراطوری شر" و سر به زمین کوبیدن و دعا در کنار ویلیام کیسی رئیس سابق سیا گوشه ای كلاسیك از این تقلای ارتجاعی است. در دوران اخیر نیز بطور ویژه ای شاهد این تلاش بودیم. انتخاب پاپ بندیکت که دارای پرونده آنتی اسلامی روشنی است در عین حال گواهی بر این مدعاست. قرآن سوزی برخی از کشیشان بخش دیگری از این تلاش عمومی است. نمونه ها بسیارند، عملیات تروریستی در نروژ دارای چنین اهداف و زمینه هایی بود. ترامپ در آمریكا نیز اكنون پرچمدار چنین سیاستی است. بی جهت نیست که بهمراه تشدید جنگ تروریستها ما شاهد تشدید جدال میان نیروها و همچنین دستگاه کثیف مذاهب رسمی هم هستیم. دلایل و زمینه های این تلاشها اما تماما مادی و زمینی اند. نیروهای پرچمدار هر اردو نیازمند مذهب برای توجیه این جدال و جنگ خونین هستند. دستگاه مافیای کلیسا نیز برای مطرح بودن و رونق دادن به صنعت خود نیازمند حضور در جدالهای اصلی جامعه است. امروز کلیسای مسیحیت بقاء خود را مدیون موثر بودن بمثابه ابزاری خفه کننده و توجیه کننده و زهر آلود در کنار ارکان اصلی طبقه حاکمه و همچنین در اردوی تروریسم دولتی است.

یک استنتاج سیاسی از این واقعیت این است که جدال بر علیه جنگ تروریستها نمیتواند و نباید محدود به جنبه نظامی و میلیتاریستی این تقابل گردد. اهداف سیاسی و ابزارهای متنوع سیاسی، ایدئولوژیک و مذهبی که بکار گرفته میشوند باید تماما نقد و افشاء شوند. هر درجه همسویی با دستگاه مذهب و یا چهارچوبهای مذهبی و سیاسی یک طرف در مقابله با طرف مقابل یک سیاست ارتجاعی و بازی در زمین یک اردوی تروریستی است.

**موقعیت کنونی؟**

این جنگ در طول شانزده سال گذشته دستخوش تغییر و تحولاتی چه در زمینه نظامی و چه در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک شده است که جایگاه متفاوتی به آن در اذهان جامعه و همچنین در توازن قوای سیاسی در سطح جهان داده است. جنگ تروریستها که با حمله به طالبان آغاز شد و به سرعت به عراق کشیده شد، زمینه ها و عرصه های ویژه ای برای خودنمایی و قدرقدرتی میلیتاریسم آمریکا و متحدینش فراهم کرد. نوع جدیدی از "جنگ" شکل گرفت که کمتر به نیروی زمینی متکی بود. از آسمان، از ارتفاعی ۳۰ هزار پایی هر دوست و دشمنی و هر درجه مدنیت و ساختارهای یک جامعه را در هم کوبیدند. هزینه این میلیتاریسم را بر دوش بخشی از خود قربانیان این جدال خونین تحمیل کردند. هزینه نظامی جنگ عراق و افغانستان را مردم در آمریکا و اروپا با از دست دادن درجه ای از رفاه اجتماعی جامعه پرداختند. هزینه این نمایش قدرت میلیتاریسم را با زدن سهم جامعه از رفاه تامین کردند.

این جنگها اکنون در فازهای آخر خود بسر میبرد. طالبان سقوط کرد. صدام سقوط کرد. بن لادن کشته شد، اما اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی برنده جنگ در عراق بود. طالبان در افغانستان به بقای ارتجاعی خود ادامه داده و حتی بخشهایی از پاکستان را نیز به زیر سلطه خود در آورده است. داعش در این شرایط و در این زمین حاصلخیز رشد و نمو كرد. تروریسم اسلامی کماکان یک نیروی مطرح در صحنه سیاست جهانی است. این نیرو در کشورهای اروپایی و آمریکای پر و بال خود را گسترده است. در آنجا تغذیه میکند و بخشی از نیروی قربانیان خود را از نیروی انسانی و جوان این جوامع تامین میکند. بر مصائب و شکافهای افزایش یافته جوانان این جامعه، که بعضا در حاشیه نیز قرار گرفته اند، دست میگذارند و سرمایه گذاری میکنند. بطور خلاصه، اگرچه از شدت و حدت  ابعاد نظامی اولیه جنگ تروریستها کاسته شده است. اما جهان کماکان شاهد تاثیرات مخرب این جدال است. بخشا با آن زندگی و بخشا با آن مقابله میکند.

در بعد سیاسی اما اهداف واقعی این جدال کاملا روشن اند. گرد و غبارها به کناری رفته اند. اهداف سیاسی هر دو اردو در نزد توده های مردم افشاء شده و بعضا خنثی شده است. معلوم شد که "جنگ علیه ترور" قرار نیست زندگی را برای احدی امن تر کند. معلوم شد که قرار نیست جوامع ای "آزاد" شوند و مردم از شر نیروهای اسلامیستی و یا تروریستی و میلیتاریستی خلاص شوند. معلوم شد که تروریسم در جهان دو قطب دارد. تروریسم دولتی و اسلامی. معلوم شد که راه پیشروی بشر امروزی نه در پیروزی یک قطب بر قطب مقابل بلکه در درهم شکستن کل این تقابل قرار دارد. و این پروسه مدتی است که آغاز شده است. وزنی که این جدال و تخاصم اکنون در کل تحولات جامعه بشری ایفا میکند به درجات زیادی با توجه به تحولات خیره کننده دوران اخیر و خیزش توده های مردم در خاورمیانه و شمال آفریقا و در گوشه و كنار جهان کمتر شده است. دنیا دیگر فقط صحنه جدال دو نیروی تروریستی نیست. نیروی سومی در میدان است که چشمها و اذهان را به سوی خود خیره کرده است. بشریت متمدن، بشریتی كه به دنبال راه حل سومی است و سوسیالیسم برایش دریچه ای بسوی این این آینده است.

**کدام پایان؟ کدام نیروها؟**

چگونه میتوان نقطه پایانی بر این جدال خونین گذاشت؟ کدام نیروها میتوانند بازیگر صفحات پایان بخشیدن به این جدال باشند؟ به این جنگ چگونه میتوان پایان داد و زمینه های آن را برچید؟ در پاسخ به محورهایی کلی باید اشاره کرد.

برای پایان بخشیدن به جنگ تروریستها باید سیاست میلیتاریستی دول غربی را در هم شکست. باید اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی را در مراکز اصلی اش و مشخصا حكومت اسلامی در ایران بزیر کشید. و بالاخره باید با فقر و فلاکت و محرومیتی و در حاشیه بودن جوان در جوامع بسیاری مقابله کرد.

شکست میلیتاریسم اردوی تروریسم دولتی اساسا یک شکست سیاسی میتواند باشد. اعتراضات توده های بشریت متمدن در مقابل این میلیتاریسم اصلی ترین اهرم است. در طرف مقابل نیز پاسخ اساسا سیاسی است. مهمترین حلقه ها در این اردو مساله موجودیت رژیم اسلامی، مساله فلسطین و مساله فقر و محرومیت عظیم موجود در جوامع اسلام زده است. برای درهم شکستن ستون فقرات اردوی اسلام  سیاسی باید رژیم اسلامی را به زیر کشید و سرنگون کرد. باید مساله فلسطین را بطور عادلانه حل کرد. تشکیل کشور مستقل فلسطینی با حقوق کامل "کشوری" یک رکن دیگر نابودی جنبش اسلام سیاسی است. باید خاورمیانه را از شر داعش و حزب الله پاك كرد. اما تا زمانیکه مردم این منطقه محروم و فقیرند، جریانات اسلامی میتوانند بر این فقر و محرومیت سرمایه گذاری کنند.

اما کدام نیرو میتوانند به این جدال خونین پایان دهند؟ کلیه نیروهای ناسیونالیسم پرو غرب، کل جریانات ملی - اسلامی، کل جریانات "ضد امپریالیستی" که خود را در کنار اسلامیستها پیدا میکنند، نه تنها بخشی از راه حل نیستند بلكه خود هر كدام به قطبی از این تخاصم تعلق دارند. این کار بشریت متمدن است. کار طبقه کارگر و مردم آزایخواه و برابری طلب است. کار جنبش کمونیسم کارگری است. کار نیروهایی است که کوچکترین منفعتی در هیچ کدام از دو سوی این تخاصم ندارند. این كار ماست!

\* وقایع و رویدادهای تاریخی حقانیت مباحث منصور حکمت از اهداف و سیاستهای حاكم بر جنگ تروریستها را تاكنون بارها تایید كرده است. سلسله مقالاتی که به دنبال فاجعه ١١ سپتامبر نگاشته شد در زمره مهمترین ارزیابی های سیاسی از قطب بندیهای سیاسی جهان پس از جنگ سرد است. مطالعه دقیق این اسناد را به خوانندگان نشریه عمیقا توصیه میکنم.